



دمای هوای مشهد

۵۰٪ رطوبت هوا

۲۶° ↑ ۱۴° ↓

صبح ۱۵ ظهر ۲۲ عصر ۲۲ شب ۱۸

اوقات شرعی مشهد

● اذان ظهر ۱۱:۱۶:۳۳ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۴:۲۵
● غروب آفتاب ۱۶:۵۱:۰۴ ● اذان صبح فردا ۰۴:۱۸:۳۶
● اذان مغرب ۱۷:۰۹:۳۴ ● طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۲:۵۶



شهید

حسین خورسندی

تاریخ شهادت: ۱۳۸۰/۹/۲۹

تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۶/۱۰

محل تولد: مشهد

محل شهادت: بیمارستان امام زمان (عج) مشهد

روایت روز



تصویر کنفرانس خبری در میان شهدای بیمارستان الاهلی غزه (فای آخر از زمان است)

ایستاده در خون

خاطرهم هست سال‌ها پیش روایتی از امام صادق(ع) خواندم که فرموده بودند: اگر شما عمق غم کربلا را درک کنید همان لحظه جان خواهید داد. سال‌هاست که ایام محرم این روایت در ذهنم نقش می‌بندد اما از فهم آن عاجزم. شکی نیست غم‌هایی که در نیم‌روزی بر خاندان اهل بیت(ع) گذشت فراتر از تصور ذهنی ماست. در روز عاشورا و در فاصله‌ای چند ساعته بزرگ‌ترین درد‌ها بر امام حسین(ع) وارد شد. از غم شهادت نوزاد شش ماهه تا دیدن بدن چاک چاک جوان رعناي ایشان. هیچ وقت نمی‌توانیم عمق غم سیدالشهدا(ع) را وقتی از بالای پیکر برادرش بزمی گشت درک کنیم. نقل است که امام اشک‌های خود را با آستینشان پاک کردند و جمله‌ای به زبان آوردند که همه ما در روضه‌ها شنیده‌ایم که «الان کرم شکست» هرکدام از اتفاق‌های



روزنامه نگار امید حسینی نژاد

روز دهم سال ۶۱ هجری دردی است که به سختی می‌توان آن را فهمید و درک کرد. گاهی با خودم می‌گویم اگر آن زمان دوربینی بود تا صحنه‌های دهشتناک کربلا را ضبط می‌کرد و مثل امروز در شبکه‌های مجازی به اشتراک می‌گذاشت آیا توان صبر بر مصائبی را که به تصویر کشیده می‌شد داشتیم؟ اگر عکاسی آن صحنه ترازیک حضور خواهر بر پیکری سر برادرش را به ثبت می‌رساند و ما نیز در تلفن همراهمان آن را می‌دیدیم می‌توانستیم زنده بمانیم؟ این روزها تصاویر و فیلم‌های زیادی از شهادت کودکان و مادران فلسطینی در شبکه‌های مجازی منتشر شده است و ما حتی توان باز کردن این تصاویر را نداریم. حتماً شما هم مثل من آن فیلم پسر فلسطینی را دیده‌اید. او بریده بریده به برادرش که در حال جان دادن است می‌گوید: «سامعتی؟» صدام را می‌شنوی؟ مگر می‌شود این صحنه را ببینی و قلبت از جا کنده نشود؟ از کدام تصویر این روزهای غزه بگویم؟ همان قابی که کودکی بالای پیکر غرق به خون مادرش نشسته و با گریه به او نگاه می‌کند یا از چشمان متعجب و مملو از ترس آن پسر بچه فلسطینی که وقتی خانه‌شان بمباران شد خواب بود و حالا با ترس و لرز به تصویر نگاه می‌کند و مردی از پشت دوربین به او می‌گوید: «عزیزم آرام باش. تمام شد.» به قول داستایوفسکی همه معارف جهان، در مقابل یک قطره اشک کودک معصومی که در زیر شکنجه، خدا را به یاری می‌طلب، پیشیزی ارزش ندارد. اما در روزهای گذشته تصویری در شبکه‌های خبری مخابره شد که تیر خلاصی بر وجدان‌های ناآگاه دوروبرمان بود. چند نفر از کادر درمان بیمارستان «الاهلی» غزه در کنار اجساد غرق به خون شهدا کنفرانس خبری برگزار کردند تا به همه دنیا نشان دهند چه قیامتی در غزه برپا شده است. آرزوی هر سینماگری به تصویر کشیدن چنین سکانس و دکوپاژی است، اما گویا هنوز جهان بیرون بسیار جلوتر از تخیل هر هنرمندی است. اگر کنفرانس خبری رئیس بیمارستان الاهلی وسط تلی از پیکرهای شهدا دنیا را تکان ندهد دیگر هیچ چیزی تکانش نخواهد داد. می‌خواهم به اول سخن بازگردم. وقتی حضرت زینب(س) در کنار پیکر برادرش با ندایی بلند فرمود: «یا رسول...! این حسین توست که غرق در خون است.» این سخنان رسانه عاشورا بود. درست است که تصویری از صحنه خونین کربلا نداریم، اما کلام آتشین عقیده بنی‌هاشم در میان آتش و خون و در قصر یزید سبب ماندگاری کربلا شد. یاد جمله آن دختر اهل غزه افتادم که گفت: «ما می‌مانیم و هیچ‌جا نمی‌رویم تا تصاویر شهادت‌مان تا ابد شما را آزار دهد.» این روزها فلسطینی‌ها در میان آتش و خون حتی با تحمل رنج‌های فراتر از تصورمان ایستاده‌اند. چه ایستادنی... نوشته‌ام را با جمله‌ای از محمود درویش پایان می‌دهم.

اگر از تو درباره غزه پرسیدند پس بگو

در آنجا شهیدی است که شهیدی آن را حمل می‌کند

و شهیدی از وی عکس می‌گیرد

و شهیدی او را بدرقه می‌کند

و شهیدی بر وی نماز می‌خواند.

معروف محبوب

همه چیز درباره ستاره‌ای که امروز ۳۸ ساله می‌شود و بیش از آنکه معروف باشد، محبوب است



روزنامه نگار مرتضی اخوان

سال معروف را خیلی سریع معروف کرد. او همراه سایر جوانان نسل طلایی والیبال ایران، از محمد موسوی گرفته تا امیر غفور راه سعادت را در پیش گرفت و همراه تیم ملی زیر بیست سال هم یک سال بعد نقره آسیا را به دست آورد. معروف در تیم ملی شش طلا و دو نقره بازی‌های آسیایی را داشته و یک بار هم با تیم ملی بزرگ‌سالان در سال ۲۰۱۷ برنز جام قهرمانان بزرگ جهان را به دست آورده است.

● دلبری برای تیم‌های باشگاهی معروف برای تیم‌های باشگاهی، چه داخلی و چه خارجی همواره ستاره‌ای دلبرانه بوده است. بازکنی که با قدرت خلاقیت و هوش بالای خود و خاالی‌های معروفش هوش از سر هر هواداری می‌برد. او در کارنامه خود سه قهرمانی در باشگاه‌های آسیا و سه قهرمانی در لیگ برتر ایران دارد و در باشگاه‌های خارجی هم توانسته در کشورهای ایتالیا، روسیه، چین و ترکیه بازی کند. قهرمانی در سوپرلیگ چین، قهرمانی لیگ قهرمانان اروپا با تیم روسی و قهرمانی لیگ برتر روسیه از دیگر افتخارات باشگاهی آقای افتخارات والیبال ایران است.



سعید معروف، پاسور نامدار والیبال ایران در بیست و هشتمین روز از مهر سال ۱۳۶۴ در شهر والیبال دوست ارومیه متولد شد و شاید کمتر کسی باورش می‌شد او از هوش سرشارش در یکی از حساس‌ترین پست‌های والیبالی بهره بگیرد. معروف بسکتبال هم بازی کرد و در دو صحرانوردی هم دستی داشت. اما دست روزگار او را به سمت والیبال کشاند تا بالاخره در این رشته ورزشی به اوج آرزوهایش برسد. ویژگی منحصر به فرد معروف که او را بیش از معروفیت محبوب کرد، شخصیت او بود. شخصیتی که از «معروف، یک بازیکن محبوب نزد مردم ساخت.

● قصه یک عمر افتخار

روزی که امیر حسینی، پاسور تیم ملی از لیست کنار گذاشته شد تا سعید معروف جای او را بگیرد، همه از نشاندن یک جوان که نام‌و نشان به جای حسینی بزرگ شوکه شدند. شاید همین ریشه اصلی اختلافات دو ستاره تاریخ والیبال ایران با یکدیگر بود که هیچ‌گاه حسینی نتوانست معروف را ببخشد. با این همه سعید معروف به سرعت مسیر ترقی در والیبال را طی و کاری کرد تا دیگر هیچ‌کس از حسینی سخن به میان نیاورد و همه به تماشای نمایش چشمگیر او بنشینند و از آن لذت ببرند. او از سال ۸۲ و با تیم بگانه شهر ارومیه وارد دنیای والیبال شد و از همان سال هم در تیم ملی زیر نوزده سال به میدان رفت. مدال برنز قهرمانی جوانان جهان در همان

چه‌ها

بودن به وقت پذیرش



روزنامه نگار ضحی زردگانلو

نوع آن! کتاب «تپش هستی» به قلم دکتر فرشته میرهاشمی در پیچه‌ای نو از جایگاهی سازنده به رویم گشود و من را با انواع بودنی آشنا کرد که تجربه‌اش برایم این‌گونه بود که گویی برخلاف این عبارت معروف: «به خشکی رسیدیم!» من «به دریا رسیدم!» با در ایمان بودن، در پذیرش بودن، یکی بودن، منشا بودن، در شفافیت و در تمامیت بودن... در این نوشتار کوتاه از تجربه شخصی‌ام درباره «پذیرش» می‌گویم. وقتی یاد گرفتم فارغ از قضاوت‌ها و باورهایم زیست کنم از سوار بودن در ماشین که ترمز دستی‌اش را کشیده باشد و چون چرخ

تا حالا فکر کرده‌اید ما آدم‌ها چگونه‌ایم؟ شاید اولین و ابتدایی‌ترین چیزی که به ذهن می‌رسد بد بودن یا خوب بودن است! فلائی آدم خوبی است و آن یکی آدمی بد. بدون اینکه بدانیم این قضاوت صرفاً از برداشت‌های ذهنی و تصورات ما می‌آید و واقعاً شاید فرستگ‌ها دور باشد از آنچه ما فکرش را می‌کنیم. تازه بعد از این نسخه پیچی‌ها پاک خودمان را فراموش می‌کنیم. سوای اینکه برای همه‌مان پیش آمده با دو مفهوم بد و خوب به یکدیگر برچسب زده‌ایم، چندبار جلو آینه ایستاده‌ایم و به خودمان گفته‌ایم: «تو آدم خوبی هستی» و برعکس! ما خیلی خودمان را فراموش می‌کنیم ما حتی فراموش می‌کنیم بودنمان را، چه برسد به

از سخاوت مرد یابد سروری

قصه دیروز و امروز



آزاده چشمه سنگی هم سن و سال‌های شما بودند. همین قدر چابک و خوش احوال. صدای قهقهه‌هایشان که از لابه‌لای درخت‌های باغ می‌گذشت، روح تازه می‌شد، امش بودارباب رعیتیم، اما سفره‌ای پهن بود برای همه، یک بار پدر یکی از بچه‌ها به ما گفت: حاج حسین! شنیدم تازگی‌ها چند هکتار زمین وقف معلم‌های کم‌بضاعت کردی برای خانه‌سازی. خیر ببینی، ثروت زیاد هم لذت دارد. گفت: ثروت لذت دارد اما بخشیدن آن لذت بخش‌تر است. بیشتر از این‌ها را کسی با خودش نبرده آن دنیا، ما هم نمی‌بریم، اما یک خنده امروز شما می‌ارزد به کل آن املاک و زمین و باغات، هر یک درختی که در این جنگل سرسبز کاشتم، به شوق سایه امروزش بود. یک بار یک نفر خواست همین باغ وکیل آباد را از من بخرد. گفتم اگر توانستی همه درختانش را بشماری مال تو. این ۱۵۰ هکتار زمین، بیشتر از ۳۰ هزار تنه درخت دارد. می‌شد دور تا دورش را احصار بکشم و دیوار بچینم. دست و دلم نرفت. زمین خداست. هرکس خواست بیاید هرکس خواست برود، اما سپرده بودم به محمدخان داروغه‌از همین بندگلستان تا باغ ملی و بالاتر، شاخه‌ای از درختی نشکند. نگاه به این درخت‌های تنومند نکند. تار به تار مو سفید کردیم تا به سایه بنشیند. باغ را که خریدم، با قنات خریدم. سفارش کرده بودم لای روبی قنات را به تأخیر نیندازند. تا بومد، به نظم و روال بود، اما بعد از من کاهلی شد. حالا کفاف

می‌برم که شما از چرخیدن و دویدن و بازی در میان درختان این باغ، به قول عطار: از سخاوت مرد یابد سروری/شکر نعمت را دهد افزون‌تری/گر همی‌خواهی که باشی در اسان/رو نکویی کن تو با خلق جهان/هر که را عادت شود وجود و کرم در/میان خلق گردد محترم